

ضمیره غفاراوا - امیده غفاراوا آل خجند در هند

تاریخ هزارساله شعر و ادب فارسی بر این حقیقت گواه است که در تاریخ تکوین زبان و ادبیات فارسی، سلاطین شعر دوست و ادب پرور و وزرای خوش قریحه نقش بارز داشته است. شاید توجه وافر آنان به علم و ادب فارسی و کوشش بی دریغ آنها در راه ترویج و ترقی این عرصه بود که در زمینه‌های مختلف علم و ادب شاهکارهای زیادی در زبان فارسی آفریده شد.

بسیاری از اهل علم و ادب، تنها تحت حمایت و سرپرستی و توجه ثروتمندان و مقتدران زمان امکان داشتند که از فکر تأمین امرار معاش خلاصی یافته، بیشتر وقت خود را وقف خلق آثار ارزشمند ادبی و علمی نمایند.

تاریخ در ذهن خود سخاوت خانواده‌هایی را نیز دارد که روزگار خویش را به پشتیبانی و سرپرستی اهل علم و ادب بخشیده‌اند. در این زمینه خدمت خاندان علمای خجندی که در تاریخ با نام آل خجند مشهور می‌باشند، قابل تحسین است که نمایندگان آن علاوه بر قریحه و ذوق سرشار علمی و ادبی خود شیوه سرپرستی اهل علم و ادب را پیش گرفته، جهت پشتیبانی و دستگیری عالمان و شاعران اعمال خیر زیادی کرده‌اند. مدارک معتمد معلومات می‌دهند که این خاندان سرپرست ۱۰ شاعر و عالم بزرگ دوره خویش همچون ظهیر فاریابی، جمال‌الدین محمد ابن عبدالرزاق اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی و دیگران بودند و محض توسط فضیلت‌های نجیب ایشان برای اهل فضل و هنر امکانات فراخ ایجاد به وجود آمده بود.

خاندان ریاست مذهب شافعیه را در اختیار داشت. بقیه آل خجند در کنار اینها، به کارهای دولرداری اصفهان پرداخته، در پیشرفت اوضاع جامعه اهتمام ورزیدند.

در سال ۱۹۸۹ دانشمند هندی و استاد دانشگاه دهلی دکتر ریحانه خاتون رساله «افاضل خجند» را تألیف نمود. این اثر ارزشمند خواننده هندی را با خجند باستانی و اهل علم و فضل این دیار آشنا نمود، اما از آنجا که «افاضل خجند» اصلاً به زبان اردو تألیف گردیده بود، دایره مطالعه این اثر گرانمایه در قلمرو هندوستان محدود بود. از این رو، در سال ۲۰۰۰ ما تصمیم گرفتیم که آن را به زبان تاجیکی ترجمه نموده، به نشر آماده سازیم تا خواننده تاجیک نیز با این اثر ارزشمند آشنا گردد. رساله مذکور با نام «فاضلان خجند» در سال ۲۰۰۰ به مناسبت جشن ۶۰ سالگی ولایت سغد به طبع رسید.

در رساله «افاضل خجند»، مؤلف برای نخستین بار راجع به مسائل حیات و فعالیت علمی و ادبی نمایندگان خاندان معرفت پرور و فرهنگ پناه خجندیان معلومات مفصل داده است. این کتاب در تحقیق تاریخ آل خجند، بویژه در تبیین زمان زندگی، روزگار و ارتباط آنها با حیات اجتماعی دوره سلجوقیان، صفحه‌ای تازه در تحقیق تاریخ خجند و اصحاب علم و هنر و ادب آن می‌گشاید.

در فصل «آل خجند»، مؤلف معلومات پراکنده را گردآوری نموده، راجع به این خاندان گزارشهای مفصل می‌دهد. او کوشیده است که بر اساس اخبار مآخذ تاریخی معتمد، جایگاه علمی و ادبی آل خجند را در حیات اجتماعی دوران و رواج علم و ادب فارسی تعیین نماید. ریحانه خاتون شجره خاندان خجندیان را به طریق ذیل مرتب ساخته، در فصلهای مستقل راجع به هر یک از آنها معلومات می‌دهد:

۱. صدرالامام الاجل صدرالملت والدین الخجندی که نامش نامعلوم است.

۲. ابوبکر محمد ابن ثابت ابن حسن
۳. ابوالمظفر ابن محمد ابن ثابت (وفات سال ۱۱۰۰)
۴. عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت (وفات سال ۱۱۲۸)
۵. ابوسعید احمد ابن محمد ابن ثابت (وفات سال ۱۱۳۶)
۶. ابوالقاسم مسعود ابن محمد ابن ثابت
۷. ابوبکر صدرالدین محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت (وفات سال ۱۱۵۷)
۸. جمال الدین محمود ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت
۹. صدرالدین محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت (وفات سال ۱۱۸۵)
۱۰. صدرالدین محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن عبداللطیف (وفات سال ۱۱۹۵)
۱۱. ابوالقاسم مسعود ابن محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن عبداللطیف
۱۲. جمال الدین ابن عبداللطیف ابن محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت
۱۳. عبدالصمد ابن محمد ابن عبداللطیف ثانی
۱۴. عضدالدین عمر الخجندی

ریحانه خاتون راجع به هر یک از نمایندگان آل خجند فصلی مستقل اختصاص نموده است. مؤلف تمام جنبه‌های روزگار خجندیان را بررسی نموده و تا حد امکان معلومات را دسته‌بندی نموده است.

جای گرفتن قصاید مدحی شاعرانی همچون ظهیر فاریابی و جمال‌الدین اصفهانی در این رساله که سخاوت، فضل‌دوستی و علم‌پروری، همت و احسان نمایندگان این خاندان را وصف نموده‌اند، نه تنها در معرفی شخصیت‌های آل خجند یاری بی‌اندازه می‌رساند، بلکه بار دیگر ثابت می‌سازد که آل خجند در تشکل تاریخ و ادبیات فارسی اهتمام زیادی به خرج داده‌اند. یا همین سطرهای خاقانی شاعر مقتدر

فارسی که به «خلاق‌المعانی» اشتهار یافته و در مرگ ابوبکر صدرالدین محمد سروده، خود شهادت از بزرگی این خاندان می‌دهد:

بر اصفهان گذشتن من بود یک زمان
در وی شدن همان و برون آمدن همان
از بهر صدر خواستمی اصفهان کنون
چون صدر غایب است چه کرمان چه اصفهان!

اکنون برای آشنایی خوانندگان با اشعار و اقتدار هنری ایشان، نمونه‌هایی از آنها ذکر می‌گردد.

صدرالامام الاجل صدرالملت والدین الخجندی هم در نظم و هم در نثر هنرمند بوده، نمونه‌های اشعار فارسی و عربی او تا زمان ما رسیده‌اند. در ذیل نمونه‌ای از اشعار فارسی او ذکر می‌شود:

دلبرا راه مزین پرده بساز	مطربا زخم مزن زخمه نواز
حجره خالی و رقیبان در خواب	چشمها خفته و درها همه باز
چه کنم وای که امشب شب من	هست کوتاه و مرا قصه دراز
منشان هیچ قدح را ز طواف	تا که برخاست صراحی به نماز
شمه حسن تو ای ماه فلک	برتر از همه خوبان طراز
بی سبب گرم مشو سرد مگوی	نرم شو اسب جفا تیز متاز!

این هم نمونه‌هایی از رباعیات او:

ای خطّ دمیده گرد آن لب چه خوشی!
وی سنبل بر لاله مرکب چه خوشی!
ای روز به روز کرده وز شب چه خوشی!

وی سبزه باغ حسن یا رب چه خوشی!

زلف سیهت که مشک او با هم زد
مشاطه فطرتش خم اندر خم زد
یک ره به منش سپار تا یک باری
برهم زمنش که عالمی برهم زد

از عقل عنان بتاب و در ساغر پیچ
وز خلد و سقر بگذر و با می در پیچ
دستار و قصب به باده بفروش و مترس
کم کن قصبی پس طرفی در سر پیچ

بد باشد اگر خاطر نیک اندیشت
یادی نکنند ز عاشق دل ریشت
باز آی مگر بر رخ تو جان بدهم
بنشین پیشم مگر بمیرم پیشت

کردیم دگر شیوه رندی آغاز
تکبیر زدیم چار بر پنج نماز
هرجا که پیاله ایست ما را بینی
گردن چو صراحی سوی او کرده دراز

آن صبر که بی تو باد پیمود برفت
و آن عقل که بی تو صبر فرمود برفت
وصل تو چو گل به دوستان دیر رسید
دردا که چو گل ز بوستان زود برفت

امین احمد رازی در «هفت اقلیم» رباعی ذیل را به صدرالدین خجندی منسوب

دانسته:

گر خادمتم امروز به خدمت نرسید
عمرش ز سر لطف ببایدش شنید
ذات تو که روز ابر و باران هرگز
کس چهره آفتاب نتواند دید

جمال‌الدین ابن عبداللطیف ابن محمد ابن عبداللطیف خجندی نیز هنر خویش

را در شعرگویی آزموده است. اشعار ذیل گفته‌های بالا را ثابت می‌سازند:

چو گل به تخت برآمد که خسرو چمنم
خدایگان ریاحین و شاه انجمنم
ز شاخ چتر زبرجد مرست در عالم
زمرد است جلاجل و ز لعل پیرهنم
سرور سنبل و شادی روی شمشادم
جمال سوسن و سرو و امید یاسمنم
از این نیاید با هم لب من از خنده
که لاله کرد پر از برگ ارغوان دهنم
همه تن من جان است سر به سر گویی
همه چو عیسی روح گمان مبر که تنم
مرا خود از لب خود آرزوی بوسه کند
کدام بلبل؟ من مست عشق خویشتم
به چنگ بلبل مطرب دریده پرده من
جوابش ار ندهم پس نه مردم و نه زخم
برون ز مشغله در عشق او چه خدمت کنم

ای ز نرگس قدح خودبین‌تر
وز بنفشه کلّهت پرچین‌تر
دم به دم آن رخ گلرنگ خوشت

هست از باد سحر گلچین‌تر
 رحمتی در دل سنگین آور
 ای ز جانم دل تو سنگین‌تر
 ای که بر خاک درت باد صباست
 ناتوان‌تر ز من و مسکین‌تر
 تلخی پاسخت آخر با که؟
 ای دهانت ز شکر شیرین‌تر!

آتش عشق چو زبانه زند
 خاک در دیده‌ی زمانه زند
 عقل را سوی عشق ره ندهد
 و بر بسی سر به آستانه زند
 خُک آن را که بر ستیزه عقل
 دست در باده‌ی مغانه زند
 ندهد عقل بر دلم جز کژ
 تا دلم راست این ترانه زند
 دل چو از چشم یار مست شود
 تیر مقصود بر نشانه زند

عاشقان امروز هر یک با کناری رفته‌اند
 هر یک اندر جستجوی غمگساری رفته‌اند
 عاشقان را چند گویی دل کجا شد سوی زلف
 بی‌قراری چند سوی بی‌قراری رفته‌اند